

رابطه الهام و تحدیث در علم امامان شیعه

الهام محمدزاده^۱

رضا نیرومند^۲

چکیده

امامان شیعه دارای درجه‌ای عالی از علم می‌باشند که فراتر از علم بشری است، اما این علم امری ذاتی و استقلالی نیست بلکه جنبه افاضی دارد. لذا ائمه این علوم را از منابعی متفاوت دریافت می‌کنند. الهام و تحدیث در شمار منابع مهم علوم ائمه قرار می‌گیرند که توجه و پژوهش در ماهیت آن دو نشان دهنده ارتباطشان با یکدیگر می‌باشد.

مسئله این نوشتار این است که از آن‌جا که الهام و تحدیث از سنخ کشف و شهود می‌باشد لذا چه تفاوتی میان این دو وجود دارد. احتمال می‌رود که الهام و تحدیث دارای سنخیت واحد باشند و تنها به سبب ملاحظات و نگرش متفاوتی که از زوایای مختلف به آن‌ها شده است آن دو متفاوت لحاظ شده‌اند. نیز به این اشکال اساسی پاسخ گفته می‌شود که استفاده از این دو منبع با وراثت علوم ائمه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ناسازگار نبوده و مستلزم کاملتر شدن علوم اهل بیت نسبت به پیامبر اکرم نمی‌باشد.

واژه‌های کلیدی: الهام، تحدیث، کشف و شهود، علم امام.

۱. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد.

۲. استادیار دانشگاه بجنورد.

طرح مسأله

امامان شیعه علیهم السلام دارای مقامات و کمالات و فضائل بلند مرتبه‌ای می‌باشند که علم ایشان در صدر این مقامات قرار می‌گیرد. امام دارای علمی فراتر از علوم عادی و بشری بوده لذا طبیعتاً علم امام باید از منابعی متفاوت بدست آمده باشد. منابع و مصادر متفاوت و متعددی برای علم امام نام برده می‌شود که برخی همچون جفر و جامعه جنبه مادی و برخی دیگر جنبه معنوی داشته که الهام و تحدیث نیز در شمار آن‌ها قرار می‌گیرند. الهام نوعی درک درونی و شهود باطنی است که برخی مواقع برای انسان‌های عادی نیز پیش می‌آید که بدون اختیار و تلاش چندانی بسته به درجه پاکی و تهذیب نفس به دست می‌آید. الهام تام همیشه برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به تبع ایشان برای ائمه شیعه حاصل می‌شود و ایشان دارای الهامات قلبی و ربانی می‌باشند؛ اما مهم این است که بدانیم الهامی که ائمه از آن برخوردارند از مرتبه بالاتر و دارای امتیازات فوق بشری می‌باشد. در این صورت باید به چیستی الهام بپردازیم و این که آیا الهام همان کشف و شهود یا از دیدگاه برخی دانشمندان همان وحی است یا ماهیتی متفاوت دارد.

از سویی امامان شیعه دارای تحدیث بوده‌اند که بر اساس برخی نظرات تحدیث تفاوت چندانی با الهام ندارد و نهایتاً به آن بر می‌گردد. برای روشن شدن این مسأله باید به ماهیت تحدیث پرداخت که تا کنون کمتر به آن توجه شده است و سپس باید دید که آیا تحدیث واقعاً یک منبع متفاوت و متمایز از الهام می‌باشد یا آن دو یکی می‌باشند؟ لذا مسأله اساسی این است که در بررسی این دو منبع مهم که علم امام را تشکیل می‌دهند با کد و کلو دقیق در ماهیت آن دو و برشمردن مصادیق آن دو در زبان روایات و بیانات خود ائمه بررسی کنیم که میان الهام و تحدیث چه رابطه و نسبتی برقرار است تا از این راه اولاً با علم ائمه و در نتیجه با برخی مقامات و درجات وجودی ایشان بیشتر آشنا گردیم و ثانیاً تعارض ظاهری میان بحث الهام و تحدیث و وراثت علوم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله را رفع نماییم.

الهام و تحدیث در لغت و اصطلاح

الهام از ریشه «ألهم» به معنای چیزی را یکباره بلعیدن و قورت دادن است، نیز به معنای انداختن مطلب در نفس آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲، ۵۵۴-۵۵۵). برخی نیز گفته‌اند مصدر آن فعل متعدی به همزه «ألهم» می‌باشد که در زبان عربی کمتر استعمال می‌شود به گونه‌ای که زبان‌شناسان در کلام عرب شاهی برای آن ذکر نکرده‌اند (ابن عاشور، بی تا: ۳۰، ۳۲۶). اما اصطلاح الهام به معنای تفهیم و نوعی آگاهی

خاص است که از جانب خداوند و ملأ اعلیٰ یا فرشته‌ای که مأمور خداوند است بر قلب انسان القاء می‌شود (قرشی، ۱۳۷۱: ۶، ۲۱۱؛ راغب، ۱۴۰۴: ۴۵۸). در عین حال برخی دانشمندان، الهام را از سنخ علم ندانسته و آن را به احساسی شبیه به گرسنگی، تشنگی، حزن و سرور تعبیر کرده‌اند که آدمی در درون خود می‌یابد و به آن یقین پیدا کرده که او را به امری سوق می‌دهد بدون آن که منشأ آن را بشناسد (عبده، ۲۰۰۵: ۸۱). بنابراین الهام علمی است که در نفس انسان بدون تعلیم و تجربه و تفکر حاصل می‌شود خواه آن علم از سنخ امور وجدانی باشد یا از سنخ امور تجربی و نظری، اما منشأ آن به‌طور دقیق روشن نیست (ابن عاشور، بی‌تا: ۳۰، ۳۲۶).

تحدیث به معنای سخن گفتن با ملائکه است و محدث کسی است که فرشتگان با او سخن می‌گویند در حالی که ایشان را نمی‌بینند (طریحی، ۱۴۱۶: ۲، ۲۴۵). در برخی منابع آمده که محدث به معنای ملهم است و ملهم کسی است که در نفسش اموری القاء شده و از طریق حدس و فراست به آن‌ها آگاه می‌گردد. خداوند این موهبت را به بندگان برگزیده‌اش اختصاص داده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲، ۱۳۴). واژه حدیث که اسم تحدیث می‌باشد در بسیاری از موارد جانشین مصدرش تحدیث شده و به جای آن به کار می‌رود (همان: ۱۳۳) لذا هر کلامی که از طریق شنیدن یا وحی در خواب و بیداری به انسان برسد به آن حدیث گفته می‌شود (راغب، ۱۴۰۴: ۱۰۵).

الهام و تحدیث در روایات

الف: الهام در روایات: الهام یکی از منابع مهم علوم اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد که در روایات مطالبی در مورد آن ذکر شده است. می‌توان احادیث در این موضوع را به دو دسته تقسیم نمود که ائمه در برخی موارد به صراحت و در بعضی دیگر به تلویح درباره الهام سخن گفته‌اند.

در دسته اول از این احادیث لفظ الهام به صراحت ذکر گردیده است. امام رضا علیه‌السلام در حدیث مفصلی درباره فضایل امام فرموده است: همانا چون خدای عز و جل بنده‌ای را برای اصلاح امور بندگان انتخاب فرماید سینه‌اش را برای آن کار گشوده کند و چشمه‌های حکمت در دلش گذارد و علمی به او الهام کند که از آن پس از پاسخی در نماند و از درستی منحرف نشود. پس چنین فردی معصوم بوده و از قوت و توفیق و استواری برخوردار است و از هر گونه خطا و لغزشی در امان می‌باشد (کلینی، بی‌تا: ۱، ۲۹۰). در روایتی دیگر حضرت کاظم علیه‌السلام در تبیین این سخن از امام صادق علیه‌السلام که همانا علم ما از چهار حالت خارج نیست یا مربوط به گذشته است و یا نوشته شده و یا در دل وارد می‌شود و یا در گوش تأثیر می‌گذارد فرموده است: مراد از علم گذشته مربوط به

امور پیشین است که می‌دانیم و اما نوشته شده مربوط به آینده است و وارد شدن علم به دل همان الهام می‌باشد، نیز علم تأثیرگذار در گوش امر فرشته است (همان: ۱، ۳۹۴).

در هر دو روایتی که گذشت الهام به عنوان شاخه‌ای از علم ائمه معرفی گردید. اما در حدیث دیگری که ابن عباس از رسول خدا نقل می‌کند الهام در رقابت و در ذیل وحی قرار گرفته است. او می‌گوید شنیدم که آن حضرت فرمود: خداوند پنج چیز به من بخشیده و به علی هم پنج چیز عطا کرد. به من جوامع الکلم (اسمهای اعظم) خود را عنایت فرمود و به علی جوامع دانش را، مرا پیامبر و علی را جانشین و وصی من قرار داد، به من کوثر و به علی سلسبیل عطا کرد، به من وحی و به علی الهام بخشید، من را به سوی آسمان به پیشگاه خود سیر داد و برای علی درهای آسمان را گشود تا آنچه که من دیدم او نیز ببیند و به آنچه من نگاه کردم نگاه کند (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۸، ۲۸).

دسته دوم احادیثی هستند که تلویحاً و نه به صراحت به الهام اشاره کرده‌اند به این نحو که به افزایش علوم اهل بیت اشاره دارند و قطعاً فیضان این علوم از طریق الهامات غیبی بوده است. این فزونی علم در هر شب و روز، در شبهای جمعه و در شب قدر هر سال واقع می‌گردد که شریف‌ترین علوم ایشان می‌باشد.

امام کاظم علیه السلام در روایتی که علم امامان شیعه علیهم السلام را به سه متعلق گذشته، آینده و پدیدشونده تقسیم می‌کند در توضیح علم پدیدشونده اشاره می‌فرماید که این علم از راه الهام به دل و تأثیر در گوش حاصل می‌شود و آن بهترین دانش ماست (کلینی، بی‌تا: ۱، ۳۹۳). در روایت دیگری نقل شده که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره بایی از علم پرسید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آموخت که به واسطه آن هزار باب علم گشوده گشت. سپس درباره جعفر، جامعه و مصحف فاطمه علیه السلام از امام پرسید و ابوبصیر در انتهای توضیحات امام می‌گوید به خدا سوگند که این همان علم کامل است. اما امام علیه السلام با رد اندیشه او می‌فرماید: اینها نوعی از علم است ولی علم کامل نیست. علم کامل علمی است که در هر شب و هر روز راجع به موضوعی پس از موضوع دیگر و چیزی پس از چیز دیگر تا روز قیامت پدید آید (همان: ۱، ۳۴۶). در شرح عبارت «قَالَ إِنَّهُ لَعِلَّمُ وَ لَيْسَ بِذَلِكَ» گفته شده علم خاصی که اشرف علوم اهل بیت است از راه حواس ظاهری و خواندن کتاب و تحصیل تقلیدی علم (علم اکتسابی) حاصل نمی‌شود. آن علم شریف (علم لدنی) علمی است که از جانب خداوند متعال بر قلب امام هر ساعت و هر روز افاضه گشته و حقایق ربانی بر قلب ایشان منکشف می‌گردد (مدنی شیرازی، ۱۴۰۹: ۱،

علم لدنی
سال بیست و چهارم، شماره نود و چهار

در منابع روایی بابی از قول ائمه علیهم السلام نقل شده که علوم ایشان در شبهای جمعه افزوده می شود (کلینی، بی تا: ۱، ۳۷۲-۳۷۵؛ صفار، ۱۳۸۹: ۱، ۴۸۵-۴۹۲). در باب دیگری آمده علوم ایشان در شبهای قدر افزونی می یابد (همان: ۱، ۳۵۰-۳۷۲؛ همان: ۱، ۷۷۸-۷۹۶). بنابراین این علومی که به تعبیر روایات در برخی اوقات خاص یا هر شب و روز و به وجهی دقیق تر می توان گفت که در هر لحظه از جانب خداوند بر ائمه افزوده می گردد از طریق الهام بر قلب ایشان تحقق می یابد.

ب: تحدیث در روایات: در میان مسلمانان افرادی به عنوان محدث نام برده شده اند همان طور که در امت های گذشته چنین افرادی بوده اند. به گفته صاحب الغدیر احادیث زیادی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صحاح و مسندها از طریق عامه و خاصه از این واقعیت خبر داده است. محدث کسی است که ملائکه با او سخن می گویند بدون اینکه پیامبر باشد و یا فرشته را ببیند و یا آنکه در قلب او علومی به طریق الهام و مکاشفه از طرف خداوند متعال ایجاد شود و یا آنکه در قلبش حقایقی که بر دیگران مخفی است پدید آید. از نظر شیعه علی و فرزندان او محدث هستند (امینی، ۱۴۱۶: ۵، ۶۷).

در احادیث متعددی از قول ائمه آمده است که هر امامی از خانواده ما محدث است (کلینی، بی تا: ۲، ۱۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۶۷). به نحوی که اصل این مطلب برای اصحاب ایشان امری عادی و مقبول بوده است اما ظاهراً ماهیت محدث بودن ائمه برای یاران شان چندان روشن نبوده است. این مطلب را می توان از روایتی که حرمان بن اعین در باب تحدیث نقل می کند، دریافت. او می گوید: من نزد رفقایم رفتم و گفتم: خبر شگفتی برای شما آورده ام، گفتند: چه خبر؟ گفتم از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا علی علیه السلام محدث بود، آن ها گفتند: تا از او نپرسی چه کسی با او سخن می گوید، کار مهمی نکرده ای. من به سوی امام مراجعت کردم و سخن رفقایم را بازگو کردم، آن حضرت به من فرمود: فرشته ای با او حدیث می گوید، گفتم می فرماید علی پیغمبر است؟ امام با دست اشاره کرد که نه و فرمود: بلکه مانند همدم سلیمان یا همدم موسی یا ذو القرنین است (کلینی، بی تا: ۲، ۱۴).

اکثر دانشمندان اهل سنت نیز معتقدند بعد از پیامبر افرادی هستند که با ملائکه سخن گفته و حق و باطل را تشخیص می دهند (بخاری، ۱۴۰۱: ۵، ۷۸؛ مسلم، بی تا: ۷، ۱۱۵). برخی از ایشان نیز معتقدند که امام جعفر صادق علیه السلام و اهل بیت پیامبر به داشتن مقام تحدیث نسبت به دیگران اولویت دارند (ابن خلدون، ۲۰۰۶: ۲، ۷۶۴). از رسول خدا درباره معنای تحدیث سؤال شد آن حضرت فرمود که محدث کسی است که فرشتگان

بر زبان او سخن می‌گویند (ابن حجر عسقلانی، ۱۹۵۹: ۷، ۴۱؛ متقی هندی، ۱۹۵۹: ۹۲، ۵۹۵).

ائمه شیعه عمدتاً در ضمن محدث شمردن خود برای این که شائبه نقض خاتمیت را انکار کنند تصریح کرده‌اند که با وجود همه این علوم که ما داریم پیغمبر نیستیم و پیغمبری بعد از پیغمبر ما نخواهد آمد (کلینی، بی‌تا: ۱، ۳۹۳). بنابراین با توجه به اعتقاد فراگیر همه مسلمانان بر خاتمیت، شیعه و سنی حدیث با ملائکه را دلیل پیامبر بودن شخص محدث نمی‌دانند. در روایات فراوانی از اهل بیت نقل شده که ایشان میان رسول، نبی و امام فرق می‌گذارند و امام را محدث خطاب می‌کنند. برید عجلی نقل می‌کند که از حضرت صادق علیه السلام فرق بین رسول و نبی و محدث را پرسیدم؟ آن حضرت فرمود: «الرَّسُولُ الَّذِي تَأْتِيهِ الْمَلَائِكَةُ وَتُبَلِّغُهُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَالنَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ فَمَا رَأَى فَهُوَ كَمَا رَأَى وَالْمُحَدَّثُ الَّذِي يَسْمَعُ كَلَامَ الْمَلَائِكَةِ وَيُنْقَرُ فِي أُذُنِهِ وَيَنْكُتُ فِي قَلْبِهِ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۷۵) رسول کسی است که فرشته بر او نازل می‌شود و پیغام از طرف خداوند می‌آورد اما نبی کسی است که در خواب می‌بیند و هر چه در خواب دید واقعیت است اما محدث کسی است که صدای ملک را می‌شنود و به گوش او می‌خورد و به قلبش القاء می‌گردد. در حدیث دیگری در باب تفاوت میان رسول و نبی و امام از قول امام رضا علیه السلام آمده است که بر رسول جبرئیل نازل می‌شود در حالی که او را می‌بیند و صدایش را می‌شنود اما نبی گاهی سخن جبرئیل را می‌شنود و گاهی شخص او را می‌بیند و سخنش را نمی‌شنود، نیز گاهی اوقات در خواب به او خبر می‌دهند مانند خواب ابراهیم علیه السلام و اما امام آن است که سخن را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند (همان: ۲۶، ۷۵؛ کلینی، بی‌تا: ۱، ۲۴۸). مجلسی در استنباط از این روایات معتقد است که امام احکام شرعی را در خواب نمی‌بیند اما نبی گاهی در خواب حکم شرعی را می‌بیند مثل رؤیای ابراهیم علیه السلام و فرق بین امام و رسول و نبی در این است که رسول همیشه هنگام القاء حکم شرعی فرشته را می‌بیند ولی نبی و امام در حال القاء حکم، فرشته را نمی‌بینند گرچه ممکن است در سایر احوال، ملائکه را ببینند. لذا القاء ملک بر رسول و نبی بر وجه تعلیم است و القاء ملک بر امام بر وجه تنبیه می‌باشد (مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۲، ۲۸۹).

حال در این جا این پرسش مطرح است که چرا در روایاتی که گذشت در توصیف محدث آمده که او صدای فرشته را می‌شنود اما او را نمی‌بیند؟ آیا این روایات رؤیت را به‌طور مطلق از محدث نفی می‌کند؟ در حالی چنین روایاتی در باب محدث نقل شده که در برخی آیات قرآن و روایات به رؤیت فرشته صراحتاً اشاره شده است. در داستان

حضرت مریم علیها السلام آمده است که وی در حال سخن گفتن با فرشته او را می بیند (مریم: ۱۷-۱۹). نیز در ماجرای بشارت فرشتگان به فرزندانوری همسر حضرت ابراهیم علیه السلام آن بانو نیز فرشتگان را در حال سخن گفتن مشاهده می کند. (هود: ۶۹-۷۳) علاوه بر این آیات در روایات نیز وارد شده که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ مِنَّا لَمَنْ يُعَايِنُ مُعَايِنَهُ» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۱۹) نیز فرمود: «فینا و الله من ینقر فی أذنه أو ینکت فی قلبه و یصافحه الملائکه» (صفار، ۱۳۸۹: ۲، ۱۸۹).

به منظور رفع این تعارض می توان گفت ملاک اینکه انسانی به مقام تحدیث رسیده باشد این است که بتواند صدای ملائکه را بشنود و رؤیت ایشان جزء شرایط تحدیث نیست. یعنی دیدن ملائکه لزومی ندارد گرچه ممکن است صاحب مقام تحدیث به دلیل وسعت روحی و دارا بودن درجات عالی کمال به رؤیت ملائکه نیز نایل گردیده باشد. چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی تو می بینی آنچه را من می بینم و می شنوی آنچه را می شنوم جز این که تو نبی نیستی (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴). نکته دیگری که در این باب قابل طرح است این که رؤیت ملائکه مراتبی دارد که عالی ترین مرتبه آن رؤیت ملائکه بدون تنزل و تمثل ایشان و رؤیت مقام واقعی ایشان است و در مرتبه پایین تر رؤیت ملائکه و به خصوص جبرئیل به صورت تمثل یافته می باشد. ممکن است منظور روایات از تفاوت مقام رسول و امام، رؤیت مقام جبروتی جبرئیل باشد که این مقام خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، گرچه رؤیت ملائکه به صورت تمثل یافته برای محدثان مانعی ندارد.

وجه دیگری نیز می توان در نظر گرفت که مراد از رؤیتی که در روایت نفی شده، رؤیت وحی تشریعی باشد. یعنی محدث فرشته ای را که احکام شرعی را نازل می کند نمی بیند، برای اینکه خدای تعالی خواسته است مقام انبیاء و رسولان تشریع کننده محفوظ باشد و به دست هر شخصی حکم شرعی نازل نکند، لیکن این احتمال بعید است که منظور از عبارت «ولی فرشته ای را نمی بیند» این باشد که شریعت بر او نازل نمی شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳، ۲۲۱-۲۲۲).

این نقد را نیز می توان بر مرحوم مجلسی وارد کرد که وی در مواجهه با روایات مربوط به تفاوت امام و رسول و نبی دچار خطا گردیده، زیرا گمان کرده شرط تحدیث، عدم رؤیت ملائکه و صرفاً شنیدن صدای ایشان است. لذا در شرح این حدیث از امام صادق علیه السلام که فرمود: «إِنَّ مِنَّا لَمَنْ يُعَايِنُ مُعَايِنَهُ» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۱۹) معتقد است که ائمه در حال دیدن ملائکه مورد خطاب قرار نمی گیرند. (معاینه در غیر وقت مخاطبه) و وقتی مورد خطاب قرار می گیرند ملائکه را نمی بینند یا اینکه منظور از

«معاینه» رؤیت روح القدس می باشد که در زمره ملائکه نیست (همان: مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۳، ۱۳۶). در حالی که حداقل شرط تحدیث شنیدن صدای ملائکه است و رؤیت یا عدم رؤیت، شرط تحدیث نیست. بلکه این رؤیت اولاً بستگی به مراتب نفس محدث و ثانیاً بستگی به تفاوت مراتب مکاشفه‌ی وی دارد. اگر محدث نفس کامل‌تری داشته باشد علاوه بر شنیدن، امکان رؤیت هم دارد چنانکه در قسمت قبل شواهدی از قرآن و روایات در اثبات این مسأله ذکر گردید. البته با وجود این که ائمه از عالی‌ترین مرتبه نفوس برخوردارند گاهی به دلیل تفاوت حالات معنوی ایشان و مراتب مکاشفات و تجلیات گوناگون اسماء الهی بر ایشان، صدای ملک را شنیده اما او را نمی‌بینند و گاهی رؤیت ملک و گفتگوی با او رخ می‌دهد.

در نهایت می‌توان بر اساس روایات، اقسام مختلف تحدیث ملائکه و مصادیق آن را به تفکیک ذیل نام برد:

الف: شنیدن یا نشانه‌گذاری در گوش «تکت فی الاذن» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۷۱)

ب: القاء قلبی یا نشانه‌گذاری در قلب «تکت فی القلب او الصدر» (همان؛ کلینی، بی‌تا: ۱، ۳۹۴)

ج: ریختن یا نجوا در گوش «تقر فی الاسماع» (همان)
د: شنیدن صدای فرشتگان «سماع صوت الملائكة» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۱۹)

ه: ریختن در قلب «قذف فی القلب» (همان، ۲۶، ۸۶ و ۱۹؛ کلینی، بی‌تا: ۱، ۳۹۳)
و: صدایی مانند افتادن زنجیر در تشت «یقَع السِّلْسِلَةُ فی الطَّشْت» (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۱۹ و ۳۵۸)

ز: دیدن در خواب «رؤیا فی المنام» (همان)
ح: دیدن فرشتگان «معاینه الملائكة» (همان: ۲۶، ۱۹؛ صفار، ۱۳۸۹: ۱، ۸۱۷)

الهام و تحدیث به عنوان دو منبع علم و تفاوت آنها با وحی تشریعی

اکثر متکلمان و محدثان شیعه الهام و تحدیث را جزء منابع علم ائمه معصومین معرفی می‌کنند و معتقدند فرق اساسی بین منابع علم ائمه علیهم‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم در مسأله وحی است. وحی بر ائمه علیهم‌السلام نازل نمی‌شود و اصل خاتمیت باب پیامبری بعد از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و سلم را بسته است و علاوه بر قرآن نصوصی در روایات نیز بر این مسأله دلالت دارد. در نهج البلاغه آمده است که امام علی علیه‌السلام بعد از رحلت پیامبر خطاب به آن حضرت فرمود: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقُطْ بِمَوْتِ

غیرک مِنَ التَّبُوءَةِ وَ الْإِنْبَاءِ وَ أَخْبَارِ السَّمَاءِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶) ای رسول خدا با مرگ تو رشته‌هایی گسسته شده که با مرگ دیگران گسسته نشده بود، رشته نبوت و اخبار غیبی و آسمانی. فقهای شیعه نیز حکم به ارتداد کسانی مانند فرقه‌های بابیت و بهائیت داده‌اند که ختم رسالت را منکرند (سبحانی، ۱۴۱۷: ۴۳۴). اما با وجود این شیعه اعتقاد دارد که براساس آیات قرآن کریم برخی از بندگان خدا با ملائکه ارتباط داشته‌اند؛ مانند خضر (کهف: ۶۵)، ذی القرنین (کهف: ۸۶-۸۳) مریم (مریم: ۱۹-۱۷) و مادر موسی (قصص: ۷) و همسر ابراهیم (هود: ۶۹-۷۱) که حقایق ملکوتی بر قلب‌هایشان از غیب القاء می‌شده است. بنابراین ارتباط و سخن گفتن با ملائکه از منظر قرآن کریم برای غیر از انبیاء هم امکان دارد.

شیخ مفید معتقد است عقل نزول وحی بر ائمه علیهم‌السلام را رد نمی‌کند، هم‌چنان که عقل بر بعثت نبی دیگری بعد از پیامبر ما و نسخ شریعت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز منعی ندارد، بلکه منع نزول وحی بر ایشان به حسب نقل (رجوع به قرآن و سنت پیامبر) و اجماع علمای امت ثابت می‌شود. لذا گرچه ایشان نبی نیستند اما از بندگان صالح خداوندند و اگر کسی قائل شود بعد از پیامبر بر او وحی می‌شود خطا کرده است. بنابراین اینکه ائمه سخن ملائکه را می‌شنوند از نظر عقلی جایز است و این امر در مورد صدیقان شیعه ممتنع نیست گرچه ابن نوبخت آن را رد کرده است. نیز رؤیاهای انبیاء و ائمه رؤیاهای صادق هستند و خداوند ایشان را از رؤیاهای باطل مصون داشته است (مفید، اوائل المقالات، ۱۴۱۱: ۶۸).

صدوق در باب علم امام، اصطلاح علم غیب را نمی‌پذیرد اما علم محدود امام به حوادث آینده را قبول دارد. لذا روایاتی درباره علم امامان به حوادث آینده را نقل کرده و پذیرفته است (ابن بابویه، معانی الاخبار، ۱۳۶۱: ۱۰۱) و به همین دلیل به الهام و تحدیث به عنوان یکی از منابع علم ائمه علیهم‌السلام توجه دارد. از نظر وی امام مانند سایر افراد بشر است که نیازمند به مربی و راهنما به سوی خداوند می‌باشد، مربی امام خداوند متعال است که از طریق الهام، امام را هدایت می‌کند. وی متذکر شده است که این هدایت الهی، وحی نبوده بلکه از سنخ الهام به مادر موسی می‌باشد (همو، کمال‌الدین و تمام النعمه، ۱۳۶۱: ۲، ۵۷۳).

کراچی به عنوان یکی از متکلمان مکتب بغداد همانند شیخ مفید خواب‌های ائمه علیهم‌السلام را جاری مجرای وحی دانسته که همواره صادق هستند و میان احکامی که به امام اختصاص دارد و احکام عامی که شامل مردم نیز می‌شود فرق می‌گذارد و قائل است که امام احکام مختص به خود را از طریق الهام الهی دریافت می‌کند و این احکام خاص

مربوط به حوادث آینده (غیبی) است (کراجکی، ۱۴۱۰: ۱، ۳۷۰؛ همو، ۲، ۶۱).

به نظر می‌رسد اکثر کسانی که برای ائمه قائل به علم لدنی (علم غیب) حتی به صورت محدود هستند الهام و تحدیث را یکی از منابع علم امام معرفی می‌کنند. البته ممکن است در آثار برخی از ایشان به صراحت درباره الهام مطلبی یافت نشود. به طور مثال ابن میثم بحرانی متأثر از اندیشه‌های ابن‌سینا در باب حصول علم برای امام معصوم علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند که تعلّم، ایجاد علم در متعلّم نیست بلکه معلم نفس او را آماده می‌کند تا علم از مبادی عالیّه (ملکوتی) بر متعلّم اشراق گردد، حصول علم در امام معصوم علیه السلام نیز همین گونه است (بحرانی، شرح نهج البلاغه، ۱۳۷۸: ۱، ۸۵). وی همین مطلب را در مورد شخصیت حضرت علی علیه السلام تطبیق می‌دهد که آن حضرت از دوران کودکی ملازم دائمی رسول خدا بوده و در این مدت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نحوه سیر و سلوک درونی و شیوه‌های تسلط نفس مطمئنّه بر نفس اماره را به آن حضرت آموزش دادند. این امر باعث شد تا نفس قدسیه حضرت علی علیه السلام این استعداد را پیدا کند تا بتواند از مبادی ملکوتی کسب فیض کرده و صور غیبی در نفس ایشان نقش بندد (همو، ۳، ۱۴۰؛ همو، شرح ابن میثم علی مائة کلمة لأئمة المؤمنین علی بن ابیطالب، ۱۳۴۹: ۲۴۷).

سید بن طاووس علم امام علیه السلام را علم لدنی تعریف می‌کند که این علم بدون تلمذ نزد استاد در قلب انسان القاء می‌شود و ائمه علیهم السلام بدون تعلّم ظاهری عالم شده‌اند و حتی ایشان نزد پدران خود به صورت رسمی و متداول کسب علم نکرده‌اند. بنابراین معارف الهی از طریق الهام بر ائمه افاضه می‌گردد (ابن طاووس، کشف المحجّة لثمرّة المهجّة، ۱۳۴۹: ۹۰). وی در ذیل حدیثی که حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زبان مبارکش را در دهان من گذاشت پس در قلب من هزار باب علم باز شد که از هر یک، هزار در علم گشوده گردید، می‌نگارد که این علم از طریق آموزش ظاهری حاصل نمی‌شود بلکه رسیدن به آن از طریق علم لدنی امکان‌پذیر است (همو، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ۱۴۰۰: ۱، ۱۳۶).

در بررسی آثار متکلمان و محدثان شیعه دو نفر از ایشان به تفصیل بیشتری بحث الهام و تحدیث را طرح نموده‌اند که فیض کاشانی یکی از آنهاست. وی قائل است حصول علم در نفس یا به صورت اکتسابی است و یا به صورت هجوم به قلب به گونه‌ای که فرد متوجه آن نباشد. این القاء علم در قلب یا با مشاهدۀ فرشته و شنیدن صدای او همراه است، یا با صرف شنیدن صدای ملک بدون مشاهده او حاصل می‌شود، یا اثری در قلب می‌گذارد بدون اینکه صدای ملک را بشنود که این قسم اخیر الهام نامیده می‌شود

(فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۲، ۷۵). او در بحث تفاوت وحی و الهام و بیان ماهیت آن‌ها متأثر از ملاصدرا گردیده و می‌گوید وحی و الهام از سنخ کشف یا رفع حجاب است که از پس پرده غیب نوری از اسرار ملکوت بر قلب می‌تابد. اما وحی و الهام در دو مسأله متفاوتند؛ اول اینکه شدت وضوح و نورانیت علم و حیانی بسیار کامل‌تر از الهام است و دوم آنکه در وحی مشاهده ملک مفیض علم، شرط است. تفاوت دوم به این معنا نیست که وحی بی‌واسطه را قبول نداشته باشد بلکه به این معناست که اگر در مواردی وحی به واسطه ملک مفیض انجام شد باید پیامبر بتواند او را مشاهده کند. سپس او به بیان تفاوت الهام و تحدیث پرداخته و معتقد است علم لدنی به این دو طریق بر قلب انسان افاضه می‌گردد لذا آن‌ها در ماهیتشان و محل نزول علم و علت افاضه آن تفاوت ندارند، گرچه در طریقه زوال حجاب و جهت این زوال با هم متفاوت هستند. در الهام، الطاف خفیه الهی علت زوال حجاب است و ملک رؤیت نمی‌گردد اما در تحدیث، واسطه‌گری ملک علت زوال حجاب است و صدای او شنیده می‌شود (همو، ۷۷-۷۸).

مجلسی نیز مانند فیض درباره الهام بحث مبسوطی طرح کرده و معتقد است وحی تشریعی مختص به انبیاء اولوالعزم است و مراد از وحی به مادر حضرت موسی علیه السلام در آیه شریفه «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» (قصص: ۷) رؤیای صادقه‌ای بود که سخن خداوند از آن طریق بر مادر موسی الهام گردید (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۴: ۱۳، ۵۲). در واقع رؤیای صادقه یکی از مراتب الهام یا محلی برای ظهور الهام الهی است. وی در بحث تفاوت «رسول، نبی و امام» همانند شیخ مفید معتقد است ملائکه الهی بر ائمه اطهار علیهم السلام نازل گردیده و علوم افاضه شده برایشان از سنخ علم حضوری است (مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۲، ۲۹۲). اما نزول ملائکه بر ایشان وحی نامیده نمی‌شود، زیرا ائمه معصومین نایبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند و تبلیغ ایشان «بالنبایه» می‌باشد. اما مقام تبلیغ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم همانند بعثت ایشان «بالاصاله» است به همین دلیل القاء ملک بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وجه تعلیم و بر امام علیه السلام به وجه تنبیه بوده است. یعنی امام علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احکام را آموخته و نزول فرشته بر ایشان تفصیل یا توضیح علوم و احکام قبلی می‌باشد (همان: ۲، ۲۸۹). وی در شرح احادیثی که افاضه علوم بر ائمه علیهم السلام را به طرق گوناگون معرفی می‌کند «تکت فی القلوب» و «قذف فی القلب» را دو مصداق الهام می‌داند اما در باب تفاوت این دو مصداق سخن نمی‌گوید.

نکته دیگر ملاک امام در تشخیص منشأ ربانی علوم القاء شده از منشأ شیطانی آن است که امام با توجه به آرامش و سکینه‌ای که بر قلبش وارد می‌شود متوجه می‌گردد که الهام بر قلب او از جانب خداوند متعال است. چرا که «إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

(رعد: ۲۸) و شیطان هرگز نمی‌تواند در القاء‌اتش اطمینان در قلب ایجاد کند (مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۳، ۱۳۸-۱۳۶).

همان‌گونه که گذشت عموم متکلمان و محدثان یا به صراحت الهام و تحدیث را به عنوان مصادر علم امام معرفی کرده و آن را توضیح داده‌اند و یا به طور ضمنی آن را پذیرفته‌اند اما در بین محدثان شیعه کسی که الهام را در مورد ائمه نمی‌پذیرد فضل بن شاذان است. او معتقد است شیعیان به رأی و الهام در مورد ائمه قائل نیستند و دلیل آن را این سخن حضرت علی علیه السلام می‌داند که فرمود: «ما عندنا الا ما فی کتاب الله او ما فی الصحیفه» دلیل این نفی آن است که رأی را به معنای افهام مطلب در جایی که حکم الهی در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد می‌داند و الهام نیز همان افهام مطلب است، پس رأی و الهام هر دو در مورد امام علیه السلام باطلند. لذا ابن شاذان معتقد است که اعتقاد به الهام و تحدیث در مورد امام از انتسابات اهل سنت به شیعیان می‌باشد (ابن شاذان، ۱۳۶۳: ۴۶۱). اما در واقع علت مخالفت ابن شاذان این است که او الهام را نوعی وحی تشریعی می‌داند در حالی که وحی بعد از پیامبر اکرم قطع گردیده و الهام نیز به معنای فهم احکام الهی از مجرای غیر از حضرت رسول اکرم است و پذیرش این مجرا اشکالاتی را ایجاد می‌کند که وی پاسخی برای آنها ندارد و در نتیجه الهام را باطل می‌داند. اما همان‌گونه که گذشت و در ادامه به تفصیل خواهد آمد مراد از الهام و تحدیث هرگز به معنای وحی تشریعی نبوده و دریافت الهامات الهی و دارا بودن تحدیث ملازم با برتری ایشان بر مقام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌باشد.

معنای افزایش علوم ائمه علیهم السلام

در برخی روایات به افزایش علوم ائمه علیهم السلام اشاره شده که حاکی از منبعی مستمر و متصل غیبی است که علوم امام را در شب‌های جمعه و شب قدر هر سال افزایش می‌دهد که می‌توان از آن به الهام و تحدیث تعبیر نمود. وجود چنین منابعی برای علوم ائمه مناقضاتی را در پی داشته، لذا محدثانی مانند فضل بن شاذان بر اساس اشکالات طرح شده، وجود این منابع را نمی‌پذیرند. از جمله اشکالات مهم این است که ائمه بارها خود را وارث علم رسول خدا معرفی کرده و هر چه می‌گویند مستند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است (کلینی، بی‌تا، ۱، ۳۲۴). بنابراین اگر علم ائمه از طریق الهام و تحدیث افزایش یابد اولاً: ایشان وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخواهند بود، ثانیاً: لازم می‌آید که وصی پیامبر عالم‌تر از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و پیامبر نسبت به احکام آینده جاهل باشد. نیز لازم می‌آید وصی بعدی عالم‌تر از وصی قبلی باشد چرا که ملائکه امور جدیدی را نازل می‌کنند که بر اوصیاء گذشته نازل نکرده‌اند. مسأله دیگر در نوع علمی است که افزایش می‌یابند، اگر

در مورد احکام شرعی باشد لازم می‌آید که ائمه قبلی نسبت به ائمه بعدی به احکام شرعی جاهل باشند.

با توجه به این که روایات دالّ بر افزایش علوم ائمه به قدری زیاد هستند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و بسیاری از آن روایات به لحاظ سندی صحیح می‌باشند پس باید رفع تعارض و پاسخ به مناقشات مطرح شده در این باب را در بستر معنای افزایش علوم ائمه جستجو کرد. در پاسخ به تعارض میان دریافت علوم از منابع مستقلّی چون الهام و تحدیث از یک سو و ارثی بودن علوم اوصیاء از سوی دیگر و در نتیجه برتری وصی بر پیامبر در خود روایات به صراحت آمده است که همه اوصیاء پیامبر علومشان را از رسول اکرم ﷺ به ارث می‌برند و این علم افزایش یافته ابتدا بر پیامبر و سپس بر اوصیاء ایشان ظاهر می‌شود لذا علوم ائمه بعدی بیش از ائمه قبلی نخواهد بود و هیچ یک از اشکالات مطروحه وارد نمی‌باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود: چیزی (از علم) از نزد خدای عزّ و جلّ خارج نشود، جز اینکه ابتدا به رسول خدا ﷺ وارد شود، سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام رسد و سپس به امامان دیگر، یکی پس از دیگری تا در نتیجه امام آخر از امام اول عالم‌تر نباشد (کلینی، بی‌تا: ۱، ۳۷۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۸۶). از مجموع چنین احادیثی که بر افزایش علوم پیامبر و ائمه تصریح می‌کنند چنین استنباط می‌گردد که ائمه چه در حال حیات پیامبر ﷺ و چه بعد از وفات ایشان وارث علوم پیامبر هستند و این وراثت هم جنبه ملکی و هم جنبه ملکوتی و معنوی دارد. در وراثت معنوی، تناسب ذاتی و معنوی وارث با مورث شرط انتقال کمالات معنوی و در رأس آن‌ها علوم ربانی و لدنی بوده و محدود به زمان و مکان خاصی نمی‌باشد، که این شرط به نحو تام در مورد اهل بیت پیامبر ﷺ تحقق یافته است (آملی، ۱۴۲۶: ۴۹۹-۵۰۵). نیز افزایش لحظه به لحظه علوم پیامبر و ائمه به سبب اتصال به منبع فیض دائمی با توجه به وفات ایشان نشان می‌دهد که وجود معنوی رسول اکرم ﷺ و ائمه در عوالم ملکوت همان تأثیراتی را دارد که وجود ایشان در طبیعت داشته است. به همین سبب در روایات فراوانی نقل شده که ایشان در همه حال شاهد اعمال خلاق هستند (کلینی، بی‌تا: ۱، ۳۱۸). پس امامت (مقام ولایت باطنی) رسول اکرم ﷺ و علم و عصمت ایشان منحصر به عالم طبیعت نیست و این ویژگی‌ها بعد از وفات ایشان به صورت مستمر ادامه می‌یابد، زیرا ایشان واسطه فیض بین خداوند متعال و ائمه می‌باشند. در تفسیر این سخن گفته شده حضرت ختمی مرتبت ﷺ به همه نفوس انبیاء گذشته در جهان غیب مدد می‌رساند با این که به لحاظ زمانی بعد از ایشان آمده است. زیرا او ازلاً و ابداً قطب عالم امکان است و به همه

نفوس اولیاء بعد از خودش مدد می‌رساند و ایشان را چه در حال حیاتشان و چه بعد از انتقال به جهان آخرت به درجات کمالشان می‌رساند. نور پیامبر چه قبل از تعلق روحش به بدن و چه بعد از آن، چه در حال حیات و چه بعد از ممات مستمراً همه عوالم وجود را پر کرده است (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۳۰۶).

بنابراین اولاً ازدیاد کمالات نبی اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام اختصاص به حیات دنیوی ایشان ندارد بلکه بعد از وفاتشان در عالم ملکوت ادامه می‌یابد. ثانیاً همه علوم که خداوند به پیامبرش ﷺ القاء فرموده به اوصیاء او بدون کم و کاست اخبار شده است. اما علوم که در خزانه علم الهی پوشیده است، هنگامی که حکمت الهی بر اظهار آنها در زمان‌هایی که وصی پیامبر زنده است تعلق گیرد، اظهار این علوم بر امام موجب عالم‌تر شدن ایشان نسبت به پیامبر نمی‌شود، زیرا هر چه بر وصی پیامبر الهام شود ابتدا بر حضرت رسول ﷺ افاضه می‌گردد (مازندرانی، ۱۳۸۸: ۶، ۲۵).

ماهیت کشفی الهام و تحدیث و نسبت عام و خاص آنها

همان‌گونه که بیان گردید علمای شیعه در تفسیر محدث ارتباط با فرشته و شنیدن صدای او را ملاک تحدیث می‌دانند چنان که در روایات متعددی محدث کسی دانسته شده که کلام ملائکه را شنیده و در گوش او قرار گیرد و قلبش به آن آگاه شود (صفار، ۱۳۸۹: ۱، ۳۸۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۷۴). از سویی در برخی روایات امام علی علیه السلام به صراحت «نکت فی القلب» را که از مصادیق تحدیث شمرده می‌شود تحت عنوان الهام تعریف می‌کند: «لَنُكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَأَلْهَمُ» (کلینی، بی تا: ۱، ۳۹۴) پس این موارد دلالت بر رابطه وثیق میان الهام و تحدیث دارد. زیرا نکت به معنای نشانه‌گذاری بوده و مراد از نکت در قلب حقایقی است که در دل انسان ثبت می‌شود. نکت در گوش یعنی قلب انسان رخنه‌هایی برای شنیدن صدای ملکوت دارد که با گشوده شدن آن، حقایق الهی در گوشِ جان‌ش می‌نشینند که این معنا نیز در روایات تصریح گردیده است (کلینی، بی تا: ۱، ۲۳۴).

بنابراین بر اساس روایات، تحدیث معنای عامی دارد که شامل همه القائات ملکوتی می‌شود یعنی تحدیث صرفاً بیانگر ارتباط ملائکه با محدثین است اما نوع این ارتباط در موارد مختلف متفاوت است و از آن جا که گفتگو کردن، متداول‌ترین شیوه ارتباط است، همه موارد ارتباط ملائکه با محدثین، از باب تغلیب به تحدیث تعبیر می‌شود. در روایتی از امام صادق علیه السلام در پاسخ به شاهد محدث بودن حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: فرشته‌ای می‌آید و بر دل ایشان چنین و چنان القاء می‌کند (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۶۷). لذا در تحدیث، ملائکه به عنوان وسایط فیض الهی حضور دارند که گاهی رؤیت شده و

گاهی صدایشان به طرق مختلف شنیده می‌شود و گاهی القاء حقایق بدون صوت است. پس در نتیجه می‌توان چنین استنباط کرد که الهام در ذیل تحدیث قرار داشته و از مراتب آن شمرده می‌شود (کلینی، بی‌تا: ۱، ۳۹۴). از این رو، متکلمانی نظیر مفید در باب نسبت میان آن دو، الهام را از سنخ تحدیث ملک به شمار آورده که خداوند متعال بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به واسطه ملائکه‌اش کلماتی را به اولیائش در مورد وقایع آینده القاء می‌کند که به آن‌ها وحی نمی‌گویند (مفید، ۱۴۱۳: ۱۲۱). مجلسی نیز الهام را از مراتب تحدیث می‌شمرد (مجلسی، مرآة العقول، ۱۴۰۴: ۳، ۱۳۶).

از نظر فلاسفه و عرفای اسلامی تحدیث و الهام از مراتب مکاشفه هستند که در هر دو «لقاء فرشته» وجود دارد، زیرا همه علوم از ملائکه علمیه یا همان عقل فعال افاضه می‌گردند. لذا تعلیم و شنیدن از مبادی عالیّه از سنخ تعلیم باطنی و شنیدن ملکوتی و عقلی می‌باشد (صدرالمآلهین، شرح اصول کافی، ۱۳۶۶: ۲، ۴۴۵-۴۴۶ و ۴۵۰؛ همو، ۱۹۸۱: ۹، ۱۴۳). البته از نظر قیصری عالی‌ترین مرتبه الهام که مختص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است بدون واسطه فرشته می‌باشد. اما در سایر مراتب الهام، القاء ربانی به واسطه ملک انجام می‌شود که منشأ ربانی آن را نفوس ضعیف تشخیص نمی‌دهند اما نفوس تکامل یافته ملائکه را به علم حضوری ادراک می‌کنند. تفاوت تحدیث و الهام را می‌توان در نوع مکاشفه آنها لحاظ نمود که تحدیث از سنخ کشف صوری و الهام از سنخ کشف معنوی می‌باشد. یعنی در تحدیث، حقایق معنوی و مجرد به شکل تمثیل یافته ظاهر می‌شوند اما این حقایق در الهام، لباس تمثیل نداشته و مجرد از صورت تجلی می‌کنند (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۵۴۴-۵۶۰). ملاصدرا نیز الهام و تحدیث را دارای ماهیتی کشفی و ذو مراتب دانسته که تجلیات و حقایق علمی از لوح محفوظ بر محدث افاضه می‌گردند که عالی‌ترین مرتبه آن‌ها به اولیاء خاص الهی که ائمه اطهار علیهم السلام هستند تعلق دارد که معارفشان را از طریق «الهام تام» از جانب خداوند بدون اکتساب ظاهری به دست آورده و انوار غیبی در قلوبشان القا می‌شود (صدرالمآلهین، تفسیر القرآن الکریم، ۱۳۶۶: ۵، ۲۲۶؛ همو، ۱۹۸۱: ۶، ۳۰۰). اما سید حیدر آملی بر خلاف دیدگاه متکلمان در تقسیم بندی مراتب الهام، تحدیث را نوعی الهام می‌داند که ملک، واسطه آن است. به نظر می‌رسد از این جهت که وی از سنخیت واحد الهام و تحدیث خبر می‌دهد با نظرات فوق تفاوت چندانی ندارد (آملی، ۱۴۲۶: ۴۵۳-۴۵۶).

نتیجه‌گیری

غالب متکلمان اسلامی به تبیین ماهیت الهام و تحدیث نپرداخته‌اند بلکه صرفاً ارتباط میان فرشته با امام را موضوع بحث خود قرار داده و از آنجا که تحدیث بر اساس

روایات مصادیق مختلف و متعددی دارد آن را امر عام و کلی معرفی کرده و در نتیجه الهام را در ذیل آن قرار داده‌اند. اما فیلسوفان و عارفان به ماهیت کشفی آن دو اشاره کرده و تفاوت آن‌ها را در نوع مکاشفه و مواجهه با ملائکه لحاظ نموده‌اند. بنابراین تحدیث و الهام از سنخ کشف و شهود حقایق ملکوتی هستند که حواس باطنی انسان در هر دو طریق حقایق ملکوتی را ادراک می‌کند یعنی با چشم قلب دیده، با گوش قلب شنیده و بوی ملکوتیان را استشمام کرده و رفت و آمد ایشان را احساس می‌کند.

نکته دیگری که متکلمان و حکمایی همچون ملاصدرا به آن پرداخته‌اند آن است که منابع علم امام و از جمله الهام و تحدیث نه تنها با وراثت علوم از پیامبر در تعارض نبوده بلکه مقام وراثت باطنی امام از پیامبر اکرم در قالب الهام و تحدیث ظهور می‌یابد.

آخرین نکته‌ای که طرح آن در باب تحدیث و الهام می‌تواند اهمیت داشته باشد وجه اشتراک تحدیث، الهام و وحی با واسطه در «وساطت ملائکه» است که در هر سه مورد، این وساطت دو رکن اساسی دارد. رکن اول اینکه نزول فرشته به صورت تجلی رخ می‌دهد نه تجافی - تجافی نوعی تنزل مادی محسوب شده که موجودی از یک مکان به مکان دیگر منتقل می‌شود، مانند نزول قطرات باران از آسمان - اما در تجلی که تنزل معنوی است، امر معنوی با حفظ مکان خود در مرتبه دیگری به شکل جدیدی ظهور می‌کند، به طور مثال جبرئیل با حفظ جایگاه جبروتی خود به عالم مثال تنزل یافته به رسول اکرم صلی الله علیه و آله متمثل می‌شود و در این تنزل جایگاه جبرئیل در عالم جبروت خالی نمی‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱، ۱۲۷-۱۲۸) اما رکن دوم این است که جایگاه نزول ملائکه، قلب انسان کامل می‌باشد. یعنی ملائکه بر خلاف نظر برخی مفسران بر آسمان، صحرا و کوه و دریا نازل نمی‌شوند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۵، ۴۱۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۱، ۱۳۰ و ۱۳۳) بلکه همواره مأموریت خود را بر انسان کامل عرضه می‌دارند که محل رفت و آمد ملائکه (مختلف الملائکه) هستند. از همین رو در روایت است که امام کاظم علیه السلام فرمود: «هیچ فرشته‌ای را خداوند برای کاری نازل نمی‌کند جز آنکه ابتدا بر امام علیه السلام وارد شده و مأموریت خویش را بر او عرضه می‌دارد. به یقین این‌جا محل رفت و آمد فرشتگان است» (کلینی، بی‌تا: ۲، ۲۴۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۴: ۲۶، ۳۵۷).

علاوه بر وجه اشتراک تفاوت آن‌ها با وحی تشریعی نیز باید مورد لحاظ قرار گیرد: اولاً، بخشی از علوم القاء شده در وحی احکام شرعی و بیان حلال و حرام است اما در تحدیث و الهام تفسیر و بیان جزئیات آنها و احکام مختص به هر امامی طرح می‌شود. ثانیاً، میان وظیفه محدث و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد. پیامبر مبلّغ بالاصاله است اما محدث وظیفه تبلیغ نداشته یا تبلیغ آنها تبعی می‌باشد. ثالثاً،

رؤیت فرشته جزء شروط وحی تشریعی با واسطه است و این رؤیت هم به نحو تمثّل یافته و هم به نحو رؤیت مقام حقیقی جبرئیل بدون تنزل او واقع می‌گردد. اما در الهام و تحدیث، صرف شنیدن صدای فرشته، ملاک صحت آن بوده و اگر محدثی به دلیل دارا بودن مقامات عالی نفسانی بتواند ملک ملهّم را مشاهده کند به صورت تمثّل یافته خواهد بود. رابعاً، پیامبر (صاحب مقام وحی تشریعی) با جهان غیب مستقیم و بی‌واسطه ارتباط داشته اما امام (صاحب مقام تحدیث) به واسطه پیامبر این ارتباط را برقرار می‌کند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، (۱۴۱۵ ق)، تحقیق: هیئت علمی دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) تهران، دارالقرآن الکریم، چ ۱.
۲. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، (۱۳۷۹)، تهران، انتشارات فقیه، چ ۵.
۳. آشتیانی، جلال الدین، (۱۳۷۰ ش)، شرح مقدمة قیصری بر فصوص الحکم، تهران، امیرکبیر، چ ۳.
۴. آلوسی، محمود، (۱۴۱۵ ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چ ۱.
۵. آملی، سید حیدر، (س ۱۴۲۶ ق)، جامع الاسرار و منبع الانوار، مقدمه هنری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، موسسه تاریخ العربی، چ ۱.
۶. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، (۱۳۶۱ ش)، معانی الاخبار، بی جا، انتشارات اسلامی.
۷.، (۱۳۶۱ ش)، کمال الدین و تمام النعمه، قم، موسسه نشر اسلامی، چ ۱.
۸. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین، (۱۹۵۹ م)، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، مصطفی البابی الحلبي، قاهره، بی جا.
۹. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۲۰۰۶)، مقدمه ابن خلدون، تصحیح علی عبدالواحد وافی، قاهره، نهضة مصر.
۱۰. ابن شاذان، فضل، (۱۳۶۳ ش)، الايضاح، تحقیق جلال الدین ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، بی جا.
۱۱. ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، (۱۳۷۵ ش)، کشف المحججه لثمره المهججه، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، چ ۲.
۱۲.، (۱۴۰۰ ق)، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، قم، خیام، چ ۱.
۱۳. ابن عاشور، (بی تا)، التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور تونس، تونس، مؤسسه التاريخ.
۱۴. ابن منظور، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، صادر، بیروت، چ ۳.
۱۵. امینی، عبد الحسین امین، (۱۴۱۶ ق)، الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، قم، مرکز الغدير، چ ۱.
۱۶. بحرانی، ابن میثم، (۱۳۷۸ ق)، شرح نهج البلاغه، تهران، موسسه النصر.

۱۷. (۱۳۴۹ش)، شرح ابن میثم علی مأنه کلمه لامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)، تهران، سازمان چاپ دانشگاه.
۱۸. بخاری، (۱۴۰۱)، صحیح البخاری، افست استانبول، دارالفکر، بی جا.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۵ش)، ادب فنای مقربان، قم، اسراء، چ ۱.
۲۰. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، (۱۴۰۴ق)، مفردات فی غریب القرآن، تهران، نشر کتاب، چ ۲.
۲۱. سبجانی، جعفر، (۱۴۱۷ق)، الاعتصام بالکتاب والسنة، تهران، اداره فرهنگ و ارتباطات اسلامی، چ ۱.
۲۲. صدرالمآلهین، محمدبن ابراهیم، (۱۳۶۶ش)، شرح اصول کافی، تصحیح محمد خواجهوی و مقدمه و تحقیق علی عابدی شاهرودی، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چ ۱.
۲۳. (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، احیاء التراث، چ ۳.
۲۴. تفسیر القرآن الکریم، (۱۳۶۶ش)، تحقیق: محمد خواجهوی، قم، انتشارات بیدار، چ ۲.
۲۵. صفار قمی، محمد بن حسن، (۱۳۸۹ش)، بصائر الدرجات فی علوم آل محمد، ترجمه و تصحیح علیرضا زکی زاده، چ ۱، قم، وثوق.
۲۶. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
۲۷. طریحی، فخرالدین، (۱۴۱۶ق)، مجمع البحرین، مرتضوی، تهران، چ ۳.
۲۸. عبده، محمد، (۲۰۰۵م)، رساله التوحید، مصر، مکتبه الاسره، بی جا.
۲۹. فیض کاشانی، محمد محسن، (۱۴۰۶ق)، الوافی، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین، چ ۱.
۳۰. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چ ۳.
۳۱. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴ش)، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، چ ۱.
۳۲. کراجکی، محمد بن علی، (۱۴۱۰ق)، کنزالفوائد، قم، دارالذخائر، چ ۱.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، (بی تا)، اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، الکتب اسلامیة، تهران، چ ۱.
۳۴. مازندرانی، مولی صالح، (۱۳۸۸ق)، شرح اصول الکافی، تعلیقات محقق شعرانی و تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
۳۵. متقی هندی، (۱۴۰۹ق)، کنز العمال، تحقیق بکری حیانی، بیروت، مؤسسه الرساله.

۳۶. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴ق)، *بحار الأنوار*، بیروت، الوفاء، بی چا.
۳۷.، (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول*، دار الکتب الاسلامیه، تهران، بی چا.
۳۸. مدنی شیرازی، سیدعلی خان، (۱۴۰۹ق)، *ریاض السالکین فی شرح الصحیفه السجادیه*، تحقیق: محسن امینی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چ ۱.
۳۹. مسلم نیشابوری، (بی تا)، *صحیح مسلم*، بیروت، دار الفکر، بی چا.
۴۰. مفید، محمد بن نعمان، (۱۴۱۱ق)، *اوائیل المقالات*، قم، مؤتمرالعالمی لالیفیه الشیخ المفید، چ ۱.
۴۱.، (۱۴۱۳ق)، *تصحیح اعتقادات الإمامیه*، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چ ۱.